

از این

شعرها

از جزوه‌های دوره‌ی شعر مدرسه نویسندگی



روزی که می‌آیی

دیر کرده‌ای

چنان دیر کرده‌ای

که امروز زود است دیگر

فردا دور

فردا دیر

آن روز که می‌آیی

کاش دیشب

ای کاش دیروز باشد

سعید صدیق

از «بی‌پناهی وطن ندارد»

غول

می خواستم غولی باشم
مگر فردا را
بر شانه‌های من
به تماشا بنشینند
حال
تنهایی من
غولی ست
نشسته بر شانه‌هایم

غلامعلی رضوی

از «آفریدگاران فروتن شعر»

نه عشق، نه دوستی

نه عشق، نه دوستی، نه خوبی، نه زیبایی
گویا همیشه شعر باید بروید
از دل خاک سرما و تنهایی؛
گویا همیشه شعر باید بگوید
از خیال خوبی و عشق
از تمنای زیبایی.

مراد فرهادپور

از «ایده‌های شعری»

رشک

به برادر بزرگ‌ترم
رشک می‌برم؛
که سال بیشتر از من،
مادر داشته است.

عباس حکیم
از «بهار نارنج»

بیان

اصلاً نمی‌شد که بگویم

«دوستت دارم»

اما گفتم.

گفتم:

-دسته کلیدت یادت نرود.

-پله‌ها لیزند.

-باید مراقب باشی.

-صبر کن تا چراغ قرمز

سبز شود...

سیما یاری

از «سعادت»

وقتی هر دو
جدا از هم
اندوهگینیم
بی آن که با هم باشیم
با همیم

منصور ملکی

از «دو کبوتر کنار پنجره‌ی ما»

وقتی حواست نیست
زیباترینی
وقتی حواسات هست
فقط زیبایی
حالا حواست هست؟

سعید عقیقی

از «از سر بی حواسی»

شعر

تعبیر خواب‌های کلمات است

اشاره به آن خورشید فروزان

که از پس اشاره سیاه می‌شود

دلتنگی برای آن گل

که در نروپیدن می‌روید

شعر دلتنگی برای دلتنگی است

خوابی است

که مرا با چشم‌های مادرم می‌بیند

شعر غیاب زیبایی است

در غیاب زیبایی

زیبا می‌شویم

چه زیبایی تلخی است

آرش جودکی

از «دریا تعبیر خواب‌های ماست»

اگر می توانستم
اگر می توانستم حبه‌ی انگوری شوم
می گنجیدم در بیتِ قرمز لب‌هایت.
واژه‌ای تابان در گرانیگاهِ هستی!
اگر می توانستم خوشه‌ی انگوری شوم
می درخشیدم میان دو خوشه‌ی پستان‌هایت.
جمله‌ای زلال، در متنی مواج!
اگر می توانستم شرابِ تاکستان‌ها شوم
برکه‌ای می شدم که در آن شست‌وشو شوی
شعری بی‌غش با درونمایه‌ای شگفتا شگفت!
به جای این همه
دریغا،
بغضی شدم میانِ گلوی‌ات
که نه فرو می‌رود
نه برمی‌آید!

میرزا آقا عسگری (مانی)

از «سپیده‌ی پارسی»

عشق

شقایق‌ها

زخم‌هایی بر پیکر زمین‌اند

و ستارگان

زخم‌هایی بر پیکر آسمان

و عشق

زخمی‌ست دیرینه سال

بر پیکر انسان

تیمور ترنج

و می‌دانی دریا کیست؟
همان که در ساحل تنه‌ایش گذاشتند.

تادئوس تونویان

از «سطر اول را نمی‌نویسم»

آنکه پیروز می شود
تمام می شود
آنکه می بازد
آغاز می شود.

محمود فلکی

از «واژگان تاریک»

من مردی را می‌شناسم
که خطوط همه‌ی کتیبه‌ها را می‌خواند
و همه‌ی زبان‌های زنده و مرده را می‌داند
اما از خواندن نگاه زنی
که فکر می‌کند دوستش می‌دارد
عاجز است

شاداب وجدی

از «کولاک و شقایق»

شعر

سکوت سنگین سنگ است
در برابر هیاهوی بادها و رونق فصول

شعر

صبر جمیل درد است
که ایوب را عاصی می کند

شعر کلام آخر شکیبایان است
در بستر احتضار

شعر ستاره‌بی ست

که شب تاریک را از گمراهی نجات می دهد.

شهر روز رشید

از «کتاب هرگز»

حجت!

من شاعر نیستم
اما شعورم می‌رسد
که هزار شعر هم که بگویم
پری هیچ قصه‌ای
از کوچهی ما نخواهد گذشت

شش ساله که بودم
حجت برایم تمام شد
که پری، دریایی هم که باشد
سر از بیابان درمی‌آورد

پرویز رجبی

از «دیوان‌نوشت‌ها»

تنِ خاکِ یکی ست
و فردا
تنِ من خاک است
و تورا
هر جا به خاک نشانند
در آغوش من
خواهی بود.

بهمن فرسی

از «یک پوست یک استخوان»

با هم رویدن

به خاطر مرگ
دلواپس‌ام نباش

من زیر خاک هم
به زیستن
ادامه می‌دهم

زمین مرا در خویش می‌گیرد
مرا در جانش
نگاه می‌دارد

ما با یکدیگر
می‌روئیم

روزه اوسلندر، ترجمه‌ی داریوش مرزبان
از «چنگ ساز من است»

برای شرکت در دوره‌ی شعر مدرسه نویسندگی

روی پیوند زیر کلیک کنید:

[دوره‌ی شعر](#)